

نمادهای تمثیلی و اساطیری گیاه و درخت در مثنوی مولوی

اثر: دکتر حمیرا زمردی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۰۹ تا ۱۲۶)

چکیده:

در این مقاله به نمادهای قدسی نباتات اعم از رستاخیز آیینی نباتات، وحدت وجود و بازگشت به اصلی واحد، باورهای دینی و عامیانه درباره درختان و جنبه‌های قداس‌گیاه در مثنوی مولوی پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: نماد قدسی، رستاخیز آیینی، وحدت وجود.

مقدمه:

در رمزپردازی‌های مربوط به نباتات، گیاه و درخت، نماد باروری، برکت، ارتزاق، شفابخشی، رستاخیز، حیات دوباره و... هستند در وندیداد آمده است: «شادی زمین وابسته به کاشتن گندم و گیاه و درختان میوه‌دار است». بنابراین سنت شعری ادبیات فارسی، گیاه از نظر مرتبه وجودی، پس از جماد به وجود آمده است و پس از نبات، حیوان و انسان در مراتب بعدی وجودی قرار دارند:

«آمده اول به اقلیم جماد وز جمادی در نباتی اوفتاد

سال‌ها اندر نباتی عمر کرد وز جمادی یاد نورد از نبرد»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۷-۳۶۳۸)

حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز ضمن بیان مراتب وجودی، مرتبه نباتی را بدین گونه باز نموده است:

«گیارست با چند گونه درخت به زیراندر آمد سرانشان زیخت

ببالد ندارد جز این نیروئی نپوید چو پویندگان هر سوئی»

(فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵)

«سه موالید ازین چهار ارکان چون نبات و معادن و حیوان

چون نباتی غذای حیوان شد حیوان هم غذای انسان شد»

(حدیقه سنایی، ص ۳۱۱)

همچنین از آنجا که گیاه مایه ارتزاق آدمی است مولوی در دفتر سوم چنین گوید:

«حلق ببخشد خاک را لطف خدا تا خورد آب و بروید صد گیا

باز، خاکی را ببخشد حلق و لب تا گیاهش را خورد اندر طلب

چون گیاهش خورد حیوان گشت زفت گشت حیوان، لقمه انسان و زفت»

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸-۲۰)

مولانا، درختان میوه‌دار را طی یک تمثیل عارفانه به تصویر کشیده و تقدّم ثمره و

میوه را بر درخت اثبات می‌کند:

«در زمان، شاخ از ثمر سابق تر است
چونکه مقصود از شجر آمد ثمر
در هنراز شاخ، او فایق تر است
پس ثمر اوّل بود آخر شجر»
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۶۸-۱۹۶۹)

«آخِرُونَ السَّابِقُونَ بَاشِ اِی ظَرِیْفِ
گَرچِه مِیوَه اَخِر اَیْدِ دَر وَجُوْدِ
بَر شَجَرِ سَابِقِ بُوْدِ مِیوَهی ظَرِیْفِ
اوّل است و زانکه او مقصود بود»
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۲۸-۱۱۲۹)

نمادهای قدسی گیاه و درخت

۱. گیاه و درخت نماد رستاخیز و نوشدگی؛ نباتات و مرگ آیینی:

درخت، صورت مثالی زندگی و نمودار حیات دوباره است. تداوم رشد نباتات، یادآور حیات ادواری و اسطوره بازگشت جاودانه به اصلی واحد است. مولانا در مثنوی با تصویر کشیدن بهار و رستاخیز طبیعت، بهار را نماد انفاس روح افزای در دل ابدال می‌داند که منجر به رویش سبزه‌زار می‌گردد:

«این دم ابدال باشد زان بهار
فعل باران بهاری با درخت
در دل و جان روید از وی سبزه‌زار
آید از انفاسشان ای نیکبخت
گر درخت خشک باشد در مکان
عیب آن از باد جان افزامدان
باد کار خویش کرد و بروزید
آنکه جانی داشت بر جانش گزید»
(مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۲۰۴۲-۲۰۴۵)

«این بهار نو ز بعد برگ ریز
در بهار آن سرها پیدا شود
هرست برهان وجود رستاخیز
هر چه خورد دست این زمین رسوا شود
تا پدید آرد ضمیر و مذهبش
جملگی پیدا شود آن بر سرش...
از خمار می بود گان خورده‌ای
هر غمی کزوی تو دل آزرده‌ای

لیک کی داند که آن رنج خُمار
 از کدامین می برآمد آشکار؟
 این خمار اشکوفه آن دانه است
 آن شناسد کاگه و فرزانه است
 شاخ و اشکوفه نماید دانه را
 نطفه کی مآند تنِ مردانه را؟
 (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۱-۳۹۷۸)

همچنین مولوی، انسان را در معرض حوادث و متأثر از احوالات مختلف دانسته و توارد این احوال را به صورتِ فصول مختلف فرض کرده است چنانکه خزان و بهار را نمادِ احوال گوناگون می داند و می گوید که تغییر فصول (تغییر احوال) دل انسان را مانند خاک پُر از گیاه و سبزه می کند و سپس این گیاهان در خزان پژمرده شده و از بین می روند و انسان دچار مرگ آیینی می شود. مولانا از مرگ آیینی به مرگ سیاه تعبیر می کند و در پی این مردن است که حیاتی جدید آغاز می شود:

«از عدمها سوی هستی هر زمان
 هست یا رب کاروان در کاروان
 خاصه هر شب جمله افکار و عقول
 نیست گردد غرق در بحر نُغُول
 باز وقت صبح آن اللّهیان
 برزنند از بحر سر چون ماهیان
 در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ
 در هزیمت رفته در دریای مرگ
 زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر
 در گلستان نوحه کرده برخُضَر
 باز فرمان آید از سالارده
 آنچه خوردی واده ای مرگ سیاه
 ای برادر عقل یک دم با خود آر
 باغ دل را سبز و تر و تازه بین
 زانبهی برگ، پنهانگ شته شاخ
 این سخن هایی که از عقل کل است
 بوی گل دیدی که آنجا گل نبود؟
 پر زغنچه ی وردو سرو و یاسمین
 زانبهی گل، نهان صحرا و کاخ
 بوی آن گلزار و سرو سنبل است
 جوش مُل دیدی که آنجا مُل نبود...»

معنی مُردن زطوطی بُد نیاز در نیاز و فقر خود را مُرده ساز
تا دمِ عیسی ترا زنده کند همچو خویشت خوب و فرخنده کند
از بهاران کی شود سرسبز سنگ؟ خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ
سالها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را یک زمانی خاک باش»
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۹-۱۹۱۲)

در حقیقت پیام مولوی در اینجا بازگشتن به آغاز است. بازگشت به آغازها برای تجدید فعالیت نیروهای مقدس صورت می‌گیرد. در تشریف‌های آیینی، نوآموز و سالک با مرگ آیینی به اصل خود باز می‌گردد و از مقتضیات بشری در می‌گذرد و با این تشریفات و آیین‌ها تغییراتی در شرایط وجودی فرد پدید می‌آید که او می‌تواند با گذشتن از مرز بشری به ماورای شناخت، عرفان و ابدیت راه یابد و به وضعیتی عالی تر دست یابد.^(۱)

در مرگ آیینی خورشید، نوآموزی که پس از غروب در چشمه آب گرم می‌رود و شبانگاه در زورقی با مُردگان همسفر می‌شود و سحرگاه سر از آب بیرون آورده و طلوع می‌کند نیز شاهد چنین تشریفات آیینی هستیم.^(۲) اما در این فرآیند طبیعی، رمزگرایی دو سویه نیلوفر و آفتاب حائز اهمیت است. چنانکه در اساطیر هند و مصر، اعتقاد بر این است زایش دوباره خورشید در درون گلبرگ‌های نیلوفری انجام می‌گیرد.^(۳) و توجیه عرفانی آن چنین است که از میان دل ریاضت کشیده (سالک) نیلوفری زیبا از توده‌های خاک و خاشاک سر بر می‌آورد و زیر نور آفتاب متجلی

۱- الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ص ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۴۹، ۱۸۵.

۲- در این باره رک مقاله تجلیات قدسی خورشید، حمیرا زمردی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۵۳-۱۵۴، بهار و تابستان ۱۳۷۹.

۳- ویو، ژ، فرهنگ اساطیر مصر، ص ۴۸، ۴۹؛ ایونس، ورونیکا، اساطیر مصر، ص ۴۰، ۴۱.

می شود و به حیاتی تازه دست می یابد.^(۱)

در متون ادبی ما نیز رابطه آفتاب و نیلوفر در پرتو مرگ آیینی و استحاله عرفانی یا به صورت تصویری چنین نمودار شده است.

«مرگ دان آنکه اتفاق امت است کاب حیوانی نهان در ظلمت است
همچو نیلوفر بر وزین طرف جو همچو مستسقی حریص و مرگ جو
مرگ او آب است و او جویای آب می خورد "وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بالصّواب"»
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۷-۳۹۰۹)

همچنین در مثنوی گیاه در ضمن تمثیلی، نماد مرگ و اجل قلمداد شده است:
«پس سلیمان دید اندر گوشه‌ای نوگیاهی رسته همچون خوشه‌ای
... گفت نامت چیست؟ بر گوی دهان گفت خَرّوب است ای شاه جهان
گفت اندر تو چه خاصیت بود گفت من رستم، مکان ویران شود
من که خَرّوبم خراب منزلم هادم بنیاد این آب و گلم
پس سلیمان آن زمان دانست زود که اجل آمد سفر خواهد نمود»
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۳-۱۳۷۸)

مولوی در مضمون پردازی‌های عارفانه خویش به تمثیلی روی می آورد که بر مبنای آن دقوقی می بیند که هفت شمع بر مثال یک شمع می شود و آن شمع در نظر، به صورت هفت مرد مجسم شده، سپس آن هفت مرد به هفت درخت تبدیل می گردند و به تسبیح و عبادت خداوند می پردازند پس از طی این مراحل، هفت درخت تبدیل به یک درخت می شود:

«باز هر یک مرد شد شکل درخت چشمم از سبزی ایشان نیکبخت

زانبُهی برگ پیدا نیست شاخ
هر درختی شاخ بر سدره زده
بیخ هر یک رفته در قعر زمین
بیخشان از شاخ، خندان روی تر
میوه‌ای که بر شکافیدی ز زور
برگ هم گم گشته از میوه‌ی فراخ
سدره چه بُود از خلاء بیرون شده
زیرتر از گاو و ماهی بُد یقین
عقل از آن آشکالشان زیر و زبر
همچو آب از میوه جستی برقی نور»
(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۰۳-۲۰۰۸)

«گفت راندم پیشتر من نیکبخت
هفت می شد فرد می شد هر دمی
بعد از آن دیدم درختان در نماز
یک درخت از پیش، مانند امام
آن قیام و آن رکوع و آن سجود
یاد کردم قول حق را آن زمان
این درختان را نه زانوه میان
آمد الهام خدا کای بافروز
باز شد آن هفت جمله یک درخت
من چه سان می گشتم از حیرت همی
صفت کشیده چون جماعت کرده ساز
دیگران اندر پس او در قیام
از درختان بس شگفتم می نمود
گفت "النَّجْمُ شَجَرٌ" را "یَسْجُدان"
این چه ترتیب نماز است آنچنان؟
می عجب داری زکار ما هنوز؟»
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۴۶-۲۰۵۰)

چنانکه در این ابیات دیدیم روایت گرایش از کثرت به وحدت، در پرتو عنایت الهی و انجام عبادت و سلوک عارفانه برای سالک بازگو می شود همچنان که در منطق الطیر عطار نیز سی مرغ در پی ریاضت و استحاله عرفانی به ذات وجودی سیمرغ تبدیل می شوند.^(۱)

۲. گیاه و درخت نماد بازگشت جاودانه به اصلی واحد؛ درخت آفرینش (شجره

ممنوعه)، درخت کیهانی (سدره و طوبی)

رشد مداوم نباتات، نشانه تجدید حیات ادواری و یادآور اسطوره بازگشت جاودانه به اصلی واحد است.^(۱)

در اساطیر آفرینش نیز از درختان مقدس چون درخت آفرینش، شجره ممنوعه، درخت معرفت و... یاد می‌شود. در کتاب آفرینش (از تورات) نیز از درخت زندگی که در بهشت می‌روید تحت عنوان درخت معرفت نیک و بد یاد می‌شود.^(۲) تورات یادآور می‌شود که آدم و حوا به اغوای مار و به رغم نهی پروردگار از درخت زندگی روی تافته و از میوه‌های درخت دوسوگرای معرفت خیر و شر خوردند. یهوه نیز آنان را از بهشت راند.^(۳) و بنابر بسیاری از روایات، در سنت یهودی، سیب به عنوان میوه ممنوعه شناخته شده است. در اعتقادات و باورهای اسلامی، گندم نماد درخت آفرینش و میوه ممنوعه است که براساس آن، چون آدم (ع) به سوی آن دست دراز کرده و از گندم خورده، از بهشت رانده شده است:

«بردرخت گندم منهی زدند از طویله‌ی مخلصان بیرون شدند

آدم ما معنی دلبندم مجوی ترک قشر و صورت گندم بگوی»

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۰۰)

«حرص آدم چون سوی گندم فزود از دل آدم سلیمی را ریود»

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۹)

«بر تو خندید آنکه گفتت این دواست اوست کادم را به گندم رهنماست

۱- دوبوکور، مونیک، رمزهای زنده جان، ص ۲۱.

۲- عهد عتیق، برشیت برشیت، فصل دوم. ۳- عهد عتیق، سفر تکوین، فصل ۲۳، آیه ۲۲.

که خورید این دانه‌ای دو مستعین بهر دارو تا "تکونا خالدین"
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۴۰-۱۳۴۲)

«دام بگزیدی ز حرص گندمی بر تو شد هر گندم او کژدمی»
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۸۹)

«زان مثال برگِ دی پژمرده‌ام کز بهشت وصل گندم خورده‌ام»
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۲)

«دام آدم خوشه گندم شده تا وجودش خوشه مردم شده»
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۹۰)

چنانکه در این ابیات و روایت تورات، شاهد بودیم در باورهای یهودی و اسلامی، خوردن نبات (گیاه، درخت) منشاء اولین خطای انسانی و نماد ارتکاب گناه دانسته شده است.

از سوی دیگر درخت در کهن‌ترین تصویرش درخت کیهان غول پیکری است که رمز کیهان و آفرینش کیهان است که زمین را به آسمان پیوند می‌دهد و گواه بر حسرت و دلتنگی و دورافتادگی از روزگاری است که زمین و آسمان نخست، سخت به هم نزدیک بودند. درخت کیهانی نیز وسیله دست یافتن به طاق آسمان و گفتگو با خدایان است.

در توصیف درخت کیهانی می‌بینیم که نوک آن تمام سقف آسمان را پوشانده و ریشه‌هایش در سراسر زمین دویده است و شاخه‌های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده است.^(۱)

در بهگودگیتا (سروده خدایان)، درخت آفرینش موسوم به پیپلی است که بیخ

آن به سوی بالا و شاخه‌های آن رو به پایین است و درخت معرفت نیز نامیده شده است. (۱)

در گزیده‌های زاد سپرم نیز از آتش و روشنی ازلی یاد شده که شاخه‌هایش بالا و ریشه‌اش در زمین است و از آن به هر پرهیزگار شاخه‌ای و به هر گناهکار ریشه‌ای می‌رسد. (۲)

شمعدان هفت شاخه و درخت بازگون یا منوره در سنت یهودی نیز مبین آن است که زندگی از آسمان به زمین می‌آید و در زمین رخنه می‌کند و بدان تقدس می‌بخشد. در زند بهمن یسن نیز درخت هفت شاخه یک ریشه، نماد زندگی تصور شده است. (۳)

توصیف درخت کیهانی با درختان بهشتی طوبی و سدره در روایات اسلامی کاملاً منطبق است. قرآن کریم می‌فرماید:

«الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَالشَّجَرَةِ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم / ۲۴)

«آیا ندیدی که خداوند چگونه مثال می‌زند؟ مثل سخنی پاک همچون درختی پاک است که اصل آن در زمین ثابت است و شاخه آن اشاره به طوبی و توصیف درخت کیهانی به گونه نمادین و تمثیلی در ادبیات فارسی رواج دارد و در اشعار مولوی می‌خوانیم:

«شد درخت کثر مقوم حق نما «أصله ثابت و فرعُه في السماء»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۴)

۱- بهگودگیتا، ترجمه محمد علی موحد، ص ۱۷۳، ۱۷۴.

۲- زادسپرم، گزیده‌های زادسپرم، ص ۶۷.

۳- زند بهمن یسن، ترجمه دکتر محمد تقی محصل راشد، ص ۳.

«سایه طوبی ببین و خوش بخُشب سربنه در سایه بی سرکش بخُشب»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۴۵)

«هست سرّ مرد چون بیخ درخت زان بروید برگهاش از چوب سخت

در خور آن بیخ رسته برگها در درخت و در نفوس و در نُهی

بر فلک پرهاست زاشجار وفا "أصلها ثابت و فرعه فی السما"

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۸۶-۲۳۸۸)

۳. گیاه و درخت و باورهای دینی

بنابه روایت تورات، موسی (ع) تجلی خداوند را به صورت آتش در میان درختی در کوه طور شاهد بود.^(۱) همچنین قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص / ۳۰)

(براستی که من پروردگارتان هستم خداوند جهانیان) در واقع این تجربه مذهبی یعنی تجلی خداوند در درخت در تاریخ ادیان نمودار اعتقاد به این امر است که نژاد و نسلی از جنس نوعی گیاه باشد: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

«چون درخت موسوی شد این درخت چون سوی موسی کشانیدی تو رخت آتش او را سبز و خرم می‌کند شاخ او "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" می‌زند زیر ظلّش جمله حاجات رواست این چنین باشد الهی کیمیا»

(مثنوی، مولوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۰-۳۵۷۲)

همچنین هنگامی که موسی و بنی اسرائیل به سوی سرزمین کنعان می‌رفتند خوراک ایشان «من وسلوی» بود.^(۲) قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمَ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى». (و فرو فرستادیم برایشان منّ و سلوی)

را) (اعراف / ۱۶۰)

«مَنْ» به معنی ترنجبین است که ریشه گیاهی دارد و «سلوی» نیز گیاهی است که نام دیگر آن مریم گلی است.

«در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد نان و خوان از آسمان ماند رنج زرع و بیل و داسمان»

(مولوی، مثنوی، ص ۶، بیت ۸۲۸۱)

همچنین مطابق باورهای مسیحی و اسلامی، حواریون حضرت عیسی (ع) از او درخواست کردند که برای تحکیم ایمانشان از خداوند بخواهد تا برای ایشان از آسمان مائده نازل شود تا آنان بخورند و به صدق دعوت آن حضرت معترف شوند. عیسی (ع) نیز از خداوند درخواست مائده کرد و به روایتی نان و ماهی از آسمان نازل می شد.^(۱) اما در سخن مولانا به نزول «خوان» اشاره شده است:

«باز عیسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
باز گستاخان ادب بگذاشتند چون گدایان زله‌ها برداشتند
لابه کرده عیسی ایشان را که این را دایم است و کم نگردد از زمین»

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۶، بیت ۸۳-۸۵)

۴. گیاه و درخت و جاندار پنداری (آنیمیسیم):

آنیمیسیم یا جان‌گرایی به معنی اعتقاد به روح و جان مستقل برای مظاهر طبیعت است یعنی هر چیز دارای روح و روانی است که این ارواح می‌تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد.^(۲)

۱- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص ۴۷۰.

۲- آریا، غلامعلی، آشنایی با تاریخ ادیان، ص ۲۶ و ۲۷.

هیوم در کتاب تاریخ طبیعی مذهب می گوید در بشر گرایشی است که همه موجودات دیگر را هم‌نوع خود تلقی کند و به اشیاء همان صفاتی را دهد که مانوس انسان است. (۱)

در روایات مزدیسنی و یهودی، به مضامینی مبنی بر جاندار پنداری طبیعت بر می‌خوریم. چنانکه در روایت پهلوی، مینوی خرد، وندیداد و تورات از زمین یا گیاهی سخن می‌رود که شادتر یا آزرده‌تر باشد (۲) و یا در یسنا با ستایش گیاهان و دیگر عوامل طبیعی روبرو هستیم. (۳)

در تحلیل‌های اساطیری می‌بینیم که گاهی نوع انسان به سرچشمه و منشاء حیات که در انواع نباتات یافته می‌شود منسوب می‌گردد. (۴) ظهور قدرت انسان در گیاهان که پس از مرگ با ترک مقتضیات انسانی به حالت تخم یا روح به درخت باز می‌گردد به معنی بازگشت دوباره انسان به زهدان عالم است که با عارض شدن مرگ، رابطه مجددی با این وجود، مُرده از صورت انسان نمای خود بر آمده و درخت نما می‌شود (۵).

«سبب پوسیده همی چیدند خلق درهم افتاده به یغما خشک حلق
گفته هر برگ و شکوفه آن غُصون دم به دم «یا لَیْتَ قَوْمِ یَعْلَمُونَ»
بانگ می‌آمد زسوی هر درخت سوی ما آید، خلق شور بخت
بانگ می‌آمد زغیرت بر شجر چشمشان بستیم، "کَلَّا لاَؤَزَّر"

۱- فروید، زیگموند، توت‌م و تابو، ص ۱۳۰.

۲- مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی، ص ۱۸؛ وندیداد، فرگرد سوم، بند ۴؛ تورات، عهد عتیق، کتاب مزامیر، باب ۹۷، آیات ۱-۶. ۳- یسنا، ج ۱، بند ۹، ۱۶، ۷۱.

۴- ایلیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ص ۲۸۸.

۵- همان، ص ۲۸۹.

گر کسی می‌گفتشان کانی سو روید
تا از این اشجار مُستسعد شوید
جمله می‌گفتند: کاین مسکینِ مست
از "قضاء الله" دیوانه شدست»
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ص ۴۰۷)

۵. تمثیل درخت (گیاه):

از دورترین ایام، تصویر مثالی درخت به مثابه آینه تمام نمای انسان و ژرف‌ترین خواسته‌های اوست این تصویر مثالی، زاینده انبوهی رمز است که در شاخه‌های بیشمار گسترش می‌یابند و در بستر اساطیر و دیانات و هنرها و ادبیات و تمدن‌های گوناگون می‌ریزند.^(۱)

درخت از سویی انگاره نسب‌شناسی محسوب می‌شود و رمز بالندگی و رشد روان انسان است. تصویر مشهور شجره شیئی (یسی) در اسطوره‌های تورات نمودگار این خویشاوندی نسبی است:^(۲) «و نهالی از تنه یسی برآمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش قد خواهد کشید» مدار حیاتی موجود میان نبات و انسان یعنی این که نژاد و نسلی از جنس نوعی گیاه باشد و از نوع انسان بالقوه به صورت جراثومه تخم و آب پشت در آن گیاه وجود دارد و اسطوره نسب بردن نوع انسان به نبات از اینجا ناشی می‌شود.^(۳) در ادبیات ما نیز این نسب‌شناسی با تمثیل درخت در آمیخته است:

«هست سرّ مرد چون بیخ درخت زان بروید برگهایش از چوب سخت

۱- دوبوکور، مونیک، رمزهای زنده جان، ص ۸.

۲- همان، ص ۲۵، ۲۶، ۲۷.

۳- عهد عتیق، کتاب اشعیاء، باب یازدهم، آیه یک، الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ص

در خور آن بیخ رُسته برگ‌ها در درخت و در نفوس و در نُهی
بر فلک پرهاست زاشجار وفا "أصلها ثابت و فرعه فی السّما"
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۸۶-۲۳۸۸)

در قرون وسطی انسان را غالباً به درختی وارونه تشبیه می‌کردند که سرش با ریشه درخت و تن و اندام‌هایش با تنه درخت و شاخه‌هایش قیاس شده‌اند. زندگی از ریشه آن نشأت می‌گیرد و ریشه، حاوی اکسیر طول عمر است:^(۱)

«این درختانند همچون خاکیان دست‌ها بر کرده‌اند از خاکدان
سوی خلقان صد اشارت می‌کنند وانکه گوش آستش عبارت می‌کنند
با زبان سبز و بادست دراز از ضمیر خاک می‌گویند راز
همچو بطّان سر فرو برده به آب گشته طاووسان و بوده چون غراب
در زمستانشان اگر محبوس کرد آن غرابان را خدا طاووس کرد
در زمستانشان اگر چه داد مرگ زنده شان کرد از بهار و داد برگ
منکران گویند خود هست این قدیم این چرا بندیم بر ربّ کریم؟
کوری ایشان درون دوستان حق برویانید باغ و بوستان
هر گلی کاند درون بویا بود آن گل از اسرارِ کلّ گویا بود
بوی ایشان رغم انف منکران گِرد عالم می‌رود پرده دران
(مولوی، مثنوی، بیت ۲۰۱۴-۲۰۲۳)

همچنین تمثیل درخت به عنوان انگاره‌ی نسب‌شناسی در مثنوی به کار رفته است:

«این جهان همچون درخت است ای کرام ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را زان که در خمی نشاید کاخ را

چون بسپخت و گشت شیرین لب گزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن»

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۳-۱۲۹۵)

همچنین در نمادهای تمثیلی اساطیری یا عرفانی تمثیل هستی به سیب یا اشاره

به درخت بخت درخت تن و... به چشم می خورد:

«آسمان‌ها و زمین یک سیب دان کز درخت قدرت حق شد عیان

تو چو کرمی در میان سیب در وز درخت و باغبانی بی خبر

آن یکی کرمی دگر در سیب هم لیک جانش از برون صاحب علم

جنبش او واشکافد سیب را بر نتابد سیب آن آسیب را»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۷۲-۱۸۶۹)

«یک درخت بخت بینی گشته این شاخ او بر آسمان هفتمین»

(همان، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶۴)

«این درخت تن عصای موسی است کامرش آمد که بیندازش زدست

تا ببینی خیر او و شر او بعد از آن برگیر او را ز امر هو»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷۶، ۳۶۷۷)

«اول فکر آخر آمد در عمل بُنیت عالم چنان دان در ازل

میوه‌ها در فکر دل اول بود در عمل ظاهر به آخر می شود

چون عمل کردی شجر بنشاندی اندر آخر حرف اول خواندی

گرچه شاخ و برگ و بیخش اول است آن همه از بهر میوه مرسل است»

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۷۰-۹۷۲)

«ظاهر آن شاخ، اصل میوه است باطنا بهر ثمر شد، شاخ هست

گر نبود میوه میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر؟

پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد»

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۲۲-۵۲۴)

«این سخا شاخی است از سرو بهشت وای او کز کف چنین شاخی بهشت
عروة الوثقی است این ترک هوا برکشد این شاخ، جان را بر سما
تا بَرَد شاخ سخا ای خوب کیش مرتو را بالا کشان تا اصل خویش»
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۳-۱۲۷۵)

چنانکه در تمام این موارد شش گانه که مربوط به تجلیات و نمادهای قدسی گیاه و درخت در مثنوی است دیدیم، نباتات در سخن مولوی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و سمبل‌ها و نمادهایی که از گیاه و درخت به دست داده شده است در قلمرو و اسطوره، عرفان و رمزپردازی به کارگرفته شده و تعالیم بلندی در پرتو آن پدیدار گشته است و باید خاطر نشان ساخت که در میان شاعران پارسی گوی سهم مولانا در به کارگیری این دستمایه‌ها بیش از سایرین است.

منابع:

- ۱- آریا، غلامعلی، آشنایی با تاریخ ادیان، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، ۱۳۷۶.
- ۲- الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، سروش، ۱۳۷۲.
- ۳- اوپانیشاد، ترجمه شاهزاده محمد داراشکوه فرزند جهان، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و سعی و اهتمام دکتر تاراچند، سید محمدرضا جلالی نائینی، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶.
- ۴- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، مروارید، ۱۳۷۴.
- ۵- بهگودگیتا، سرود خدایان، ترجمه محمد علی مؤحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴.
- ۶- دوبوکور، مونیک، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- ۷- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- ۸- زادسپرم، گزیده‌های زادسپرم، ترجمه دکتر محمد تقی راشد محصل، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۹- زمردی، حمیرا، در مقاله تجلیات قدسی خورشید، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۵۳-۱۵۴، بهار و تابستان ۱۳۷۹.
- ۱۰- زند بهمن یسن، ترجمه دکتر محمد تقی راشد محصل، موسسه مطالعات و تحقیقات

علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۱- سنائی، ابوالمجد مجدود، حذیقه الحقیقه و شریعة الطریق، تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۱۲- عطّار، فریدالدین، منطق الطّیر، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۱۳- عهد عتیق (کتاب مقدس تورات)، انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل.

۱۴- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۱، چاپ مسکو، ۱۹۶۶.

۱۵- فروید، زیگموند، توت و تابو، ترجمه دکتر ایرج پورباقر، نشر آسیا، ۱۳۶۲.

۱۶- قرآن کریم.

۱۷- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، دفتر ۱-۶، به کوشش دکتر محمدرضا برزگر

خالقی، از روی نسخه مصحح نیکلسون، نشر سایه گستر، قزوین، ۱۳۸۱.

۱۸- مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی، توس، ۱۳۶۴.

۱۹- ویو، ژ، فرهنگ اساطیر مصر، ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور، فکر روز، ۱۳۷۵.

۲۰- یسنا، گزارش پورداود، ج ۱ و ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.